

درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۶ دی ماه ۱۳۹۳

موضوع کلی: مشتق

موضوع جزئی: تنبیهات - تنبیه اول (بساطت و ترکیب مشتق) - دلیل ۶، ۵، ۴ بر بساطت

مصادف با: ۱۴ ربیع الاول ۱۴۳۶

سال: ششم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

تا اینجا سه دلیل از ادله بساطت معنای مشتق مورد بررسی قرار گرفت و هر سه دلیل رد شد.

دلیل چهارم

دلیل چهارم که محقق نائینی اقامه کرده این است که اگر مشتق، معنای مرکب داشته باشد، مستلزم لغویت خواهد بود و لغو با حکمت وضع سازگار نیست. بنابر این نمی‌توانیم بگوئیم که واضع مشتق را برای معنای مرکب وضع کرده پس نتیجه این است که برای خروج لغویت و بی‌فایده بودن معنای مشتق و وضع باید قائل به بساطت معنای مشتق شویم. این اجمال یکی از ادله ای است که محقق نائینی بر بساطت معنای مشتق اقامه کرده است.^۱ توضیح دلیل این است که:

اگر بگوئیم مشتق مرکب از ذات و مبداء است، یعنی مثلاً ملتزم شویم که معنای کاتب، "ذات" له الکتابه" است، اخذ ذات در معنای مشتق به عنوان یک جزء از اجزاء مرکب، مستلزم لغویت است پس منشاء لغویت، اخذ ذات به عنوان یکی از اجزاء مرکب است. لذا اگر ذات در معنای مرکب اخذ نشود و فقط خود مبداء را به تنهایی در معنای مشتق اخذ کنیم این کفایت می‌کند. یعنی اگر بگوئیم: "الكاتب هو الکتابه"، این کافی است. فقط در جایی نیاز به ذات داریم که بخواهیم این معنا را حمل کنیم مثلاً بگوئیم: "زید کاتب"، پس اگر بخواهیم مشتقی مانند کاتب را حمل بر زید کنیم در مقام حمل محتاج ذات هستیم و در آنجا باید بگوئیم "زید کاتب" به معنای "زید ذات له الکتابه" است ولی اگر نخواهیم کاتب را بر موضوعی مثل زید حمل کنیم دیگر نیاز به اخذ ذات نداریم یعنی کاتب همان کتابت است، منتهی، فرق بین ایندو در مسئلهی "لابشرط" و "بشرط لا" است که قبلاً هم اشاره شد. یعنی کاتب به عنوان مشتق، به معنای کتابت است و الکاتب، معنای بسیطی دارد که عبارت از مبداء است. در اینجا نه ذات و نه انتساب در معنای مشتق اخذ نشده بلکه کاتب معنایی بسیط دارد پس "الكاتب ای الکتابه" که یک جزء بیشتر ندارد.

لکن فرقی بین کاتب و کتابه هست یا فرقی بین مشتق و مبداء هست که این فرق، یک فرق اعتباری است. کاتب نسبت به حمل به صورت "لابشرط" اعتبار شده یعنی هم می‌تواند حمل شود و هم می‌تواند حمل نشود، ولی کتابه به صورت "بشرط لا" از حمل اعتبار شده و قابل حمل نیست یعنی نمی‌توانیم کتابه را بر ذات حمل کنیم و بگوئیم "زید کتابه" چون کتابت اصلاً قابل حمل نیست إلا اینکه در قالب مشتق قرار بگیرد.

^۱. اجود التقريرات، ج ۱، ص ۹۹.

لذا برای خروج از لغویت و اینکه حکمت وضع خدشه نبیند، می گوئیم مشتق مرکب نیست و فقط یک جزء دارد و آن خود مبداء یعنی کتابه است. این دلیل چهارم است.

حال بررسی دلیل چهارم آیا این دلیل تمام است یا خیر؟ به نظر می رسد این دلیل هم مبتلا به اشکال است.

اشکال اول

اینکه معنای مشتق عبارت از مبداء باشد و تنها تفاوت بین مشتق و مبداء در اعتبار "لابشرط" و "بشرط لا" باشد، این خود محل بحث است. یعنی واقعا نمی توان گفت که فرق بین مشتق و مبداء، فرق اعتباری است.

معنای این سخن این است که واضع در کنار معنا، قید و شرطی گذاشته و گفته که کاتب به معنای نوشتن است اما نسبت به حمل لا بشرط می باشد یعنی می تواند حمل شود و می تواند حمل نشود. کاتب هم یعنی نوشتن و لفظ کاتب را برای نوشتن وضع کرده اما بشرطی که حمل نشود. این قابل قبول نیست که واضع لفظ کاتب را برای همان معنای مبداء که نوشتن است وضع کرده ولی این کاتب هم می تواند حمل شود و هم می تواند حمل نشود. این که قابل قبول نیست که واضع لفظ را اینگونه وضع کند یعنی برای یک معنا این قیود را ولو به لفظ مستقل بگذارد به این نحو که دو لفظ باشد که در یکی لابشرط، موضوع له قرار گرفته و در دیگری به نحو بشرط لا موضوع له قرار گرفته است، اصل مسئله محل بحث است.

اشکال دوم

بر فرض بپذیریم که معنای کاتب "ذات له الکتابه" است، غایه ما یتبث بهذا الدلیل یعنی نهایت چیزی که با دلیل چهارم ثابت می شود نفی ترکیب معنای مشتق از ذات و مبداء است. چون اساس دلیل محقق نائینی این بود که اگر ذات بخواهد در معنای مشتق اخذ شود، این لغو و بی فایده است و با حکمت وضع سازگار نیست. حال اگر مشتق را طوری معنا کردیم که ذات را جزء آن معنا ندانستیم، پس دیگر لغویتی پیش نمی آید و با حکمت وضع ناسازگار نیست. پس این دلیل نفی ترکیب به نحو مطلق نمی کند.

دلیل پنجم

این دلیل را نیز محقق نائینی^۲ بیان کرده است. ایشان می فرماید: اگر معنای مشتق مرکب باشد، لازمه اش تعدد نسبت در هر قضیه است و حال آنکه می دانیم تعدد نسبت وجود ندارد.

دقت کنید نوع ادله ای که ذکر کردیم به صورت یک قیاس استثنائی است که لو کان کذا فکذا لکن التالی باطل فالمقدم مثله. همه ادله اینگونه بود که اگر مشتق مرکب باشد، این تالی فاسد را دارد لذا نتیجه گرفته شد که معنای مشتق مرکب نیست.

اینجا هم می فرماید: اگر بگوئیم مشتق عبارت از "شیء ثبت له المبداء" است مثلا کاتب در "الانسان کاتب" به معنای "شیء" له الکتابه" باشد و آن را مرکب بدانیم، در اینجا لازم می آید که در قضیه "الانسان کاتب"، دو نسبت تحقق پیدا کند: که یکی نسبت بین موضوع و محمول است که در هر قضیه ای وجود دارد یعنی در هر قضیه ای که تشکیل می شود یک موضوع، یک محمول و یک نسبت بین موضوع و محمول وجود دارد در الانسان کاتب نیز به عنوان یک قضیه، نسبتی بین الانسان و کاتب

۲. اجود التقريرات، ج ۱، ص ۱۰۰.

وجود دارد. حال اگر الکاتب را به عنوان مشتق، مرکب بدانیم، یک نسبت نیز در خود آن تحقق دارد چون طبق فرض و قول به ترکیب معنای مشتق، الکاتب، "شیء له الکتابه" است که این هم نسبت دیگری است. یعنی باید بپذیریم که در هر قضیه ای که مشتق، محمول واقع می شود دو نسبت وجود دارد. در حالی که بالوجدان می دانیم که دو نسبت در آن وجود ندارد زیرا در هر قضیه ای فقط یک نسبت است. پس معلوم می شود مشتق، مرکب نیست.

بررسی دلیل پنجم

حال آیا با این دلیل ترکیب بررسی دلیل پنجم معنای مشتق، نفی می شود تا بساطت معنای مشتق ثابت شود؟ این دلیل هم محل اشکال است.

اشکال اول

اشکال اول این است که به طور کلی این موارد نافی یک قسم از انحاء و اقسام ترکیب هستند و نمی توانند ترکیب را به نحو مطلق نفی کنند. به عبارت دیگر نمی توانند استحاله ترکیب مشتق را ثابت کنند.

اشکال دوم

اشکال دوم این است که اساساً تعدد نسبت در قضیه، به شرطی جایز نیست که بخواهیم دو نسبت تام به طوری که اجزاء قضیه را به هم مرتبط کند بین موضوع و محمول ایجاد کنیم، اما اگر در یک قضیه یک نسبت تام است ولی نسبت های ناقص دیگری هم وجود داشته باشد، دیگر اشکالی ندارد. مثلاً قضیه ای را تشکیل دهید که موضوع آن مضاف و مضاف الیه باشد و محمول آن فعل باشد این اشکالی ندارد. مثلاً در "غلام زید جاء"، در اینجا نسبتی در خود "غلام زید" به عنوان ترکیب اضافی وجود دارد و در عین حال، یک نسبت بین غلام زید و مجيء است که نسبت اصلی قضیه می باشد. این نسبت بین موضوع و محمول بوده و واحد است. اما نسبتی که بین هر جزء و به نحو ناقص در مرکبات غیر تام وجود دارد اشکالی ندارد. نسبت در مرکبات تام باید واحد باشد یعنی قضیه به عنوان یک مرکب تام، باید یک نسبت داشته باشد اما اگر مرکب ناقصی مانند "غلام زید" که ترکیب تفصیلی دارد داشته باشیم، این مانعی ندارد هر چند در اینجا هم نسبت وجود دارد. پس تعدد نسبت در یک قضیه اگر به نحو تام باشد اشکال دارد ولی اگر یک نسبت در مرکب تام باشد که اجزاء مرکب تام را به یکدیگر پیوند می دهد لکن در کنار آن هم مرکب ناقصی باشد که یک نسبت هم در این اشکالی ندارد.

بالاتر از این مثال در مانند "غلام زید هو العالم الکامل" است که موضوع آن مضاف و مضاف الیه و محمول آن هم مضاف و مضاف الیه یا صفت و موصوف باشد، در اینجا سه نسبت وجود دارد. یک نسبت در موضوع، یک نسبت در محمول و یک نسبت هم بین موضوع و محمول است ولی این اشکالی ندارد. بنابر این دلیل پنجم هم ناتمام است.

دلیل ششم

دلیل ششم تبادر است. این دلیل را بسیاری از بزرگان مانند محقق بروجردی و محقق خوئی نقل کرده اند به نظر آنها تبادر دلیل بر این است که مشتق معنای مرکب ندارد چون وقتی که لفظ مشتقی را می شنویم، آنچه که از این مشتق به ذهن متبادر می شود، معنایی بسیط است که جزء ندارد مثلاً وقتی لفظ کاتب را می شنویم، فقط یک جزء که بسیط است به ذهن می رسد که آن معنای بسیط همان معنای مصدری است. یعنی لفظ کاتب فقط یک معنا را که کتابت است به ذهن متبادر می کند.

بررسی دلیل ششم

به دلیل نیز دو اشکال وارد شده است:

اشکال اول

تبادر در واقع اگر به عنوان دلیل اقامه شود، مربوط به حوزه ادراک و تصور است یعنی همان مطلبی را که مرحوم آخوند به عنوان موضوع نزاع تبیین کرده اند؟ چون در تنقیح محل نزاع گفته شد در مورد معنای بساطت و مرکب بودن معنای مشتق دو نظر وجود دارد: یک نظر اینکه بساطت و ترکیب یعنی از شنیدن لفظ در مقام تصور و ادراک فقط یک معنا به ذهن خطور می کند یا دو معنا. در مقابل کسانی گفتند: منظور از مرکب و بسیط بودن مشتق یعنی آن که لفظ قابل تحلیل به اجزاء عقلا هست یا نیست؟ یعنی قابلیت تحلیل عقلی داشته باشد یا نداشته باشد نه اینکه به ذهن یک معنا بیاید یا بیشتر از یک معنا!

البته تبادر می تواند دلیل باشد در صورتی که نزاع را آنطور که مرحوم آخوند گفته، تصویر کنیم چون طبق تقریر ایشان از محل نزاع بحث در مقام ادراک و تصور است لذا چون تبادر به معنای خطور معنا به ذهن است، بر این اساس اگر از کاتب یک معنا به ذهن رسید، کاتب بسیط است و اگر دو معنا به ذهن بیاید، کاتب مرکب است. اما به نحوی که ما نزاع را تصویر کردیم و گفتیم منظور از مرکب و بسیط بودن مشتق، مربوط به مقام تحلیل عقلی است، دیگر این دلیل نمی تواند کارایی داشته باشد.

اشکال دوم

طرف مقابل یعنی قائلین به ترکیب معنای مشتق هم ادعای تبادر می کنند. آنها معتقدند: متبادر از لفظ، دو معناست یعنی وقتی کاتب شنیده می شود، واقعا یک معنا به ذهن نمی آید، بلکه معنای کسی که کتابت را می داند به ذهن می رسد لذا دو معنا است. آنان ادعا می کنند که کاتب یعنی ذاتی که توانایی نوشتن را دارد یعنی شیء له الكتابة. در مجموع دلیل ششم هم قابل قبول نیست.

«الحمد لله رب العالمین»